

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

از: م. مسعود
۲۷ مارچ ۲۰۲۲

چرخش قهرآمیز آرایش جهان



زمانی که آسمان اُکراین را بمب های روسی می شکافت، این خبر در چارسوی جهان پیچید: "زمین دیکتاتوری نو زانید" همراه این خبر نام پوتین، طنین هراس انگیزی گرفت. نامی که از پرده رسانه ها، در کنار گریه کودکان و مادران هراسان، چون خاطره خوف انگیز تزار، تخم ترس و نفرت می کاشت و طوفان همدلی با مردمان لهیده از جنگ را در چهارسوی عالم برمی خیزاند. همچنان که غرش تانکهای پوتین، مرزها را در می نوردید و سرزمین اکراین را می لرزاند، شیون رسانه ها نیز، مغزها را زیر و رو می کرد و زمین احساس جهان را می کوبید. خبر چنان تلخ و حادثه چنان هول انگیز بود که مجالی برای اندیشیدن نمی ماند. از این رو از همان بامداد، ناگهان، گوئی شیرازه عالم از هم گسست و جهان بی تاریخ شد. از همان بامداد به سرعت ویرانه های لیبیا از پیشانی سیاست زوده شد، بیکرهای پاره و مغزهای پاشیده هزاران انسان از آبهای دجله و دیوارهای بغداد پاک گردید، خانه های خونین و خالی افغان و میلیونها آواره آن دیار از خاطره ها رفت، کودکان نیمه سوخته یمن، مادران شکم دریده و شهرهای خاکستر شده قلب اروپا در تقسیم بالکان، از تاریخ قیچی شد. رنج فلسطین و اراضی اشغالی، در زمره قصه های فضائی درآمد، درمان فقر، بیکاری، گرانی، تورم، آوارگی و بیماری به حاشیه های بی اهمیت کار دولت ها خزید، دیگر نه تنها ازدوجنگهایی که دهه ها با سیل خون، سیل دالر را به خزانه زرادخانه های جهان سرازیری کرد، غباری در یادها نماند. بلکه بندر کیسه دولت ها، که در جنگ با عفريت پاندمی، برای چنדר قاز اضافه حقوق کادرهای درمانی، گره در گره می شد، ناگهان برای هزینه بمب و راکت و مرگ، دوباره دهان گشود و پرداخت گشاده دستانه به غول

های تسلیحاتی با مبالغ صدها میلیاردی آغاز شد. سخنان آتشین و شیرین سبزه‌ها، در عشق به زمین و آسمان، آنجا که پای خرید و تولید گلوله به میان آمد، به سردی گرائید و به قول گرتا تونبرگ تمام آن "شیر" و "ور ها" باد هوا شد. و بازگشت به سوخت ذغال سنگ و منابع آلوده کننده، فتوای مشروع جنگی یافت. سبز بشر دوست پیش شیخ جانی، در قطر کمر خم کرد. به این صورت، نه تنها بشارت های انتخاباتی، بلکه همه چیز می بایست از حافظه جهان پاک می شد، اگر خاطره ای از تاریخ بر جای مانده باشد، گورستان مخوف دسپوت های روس است که شبی از تزار به نام پوتین از آن برخاسته است که دندان برای خون بشر می سایید. اینک این تصویر پر وهم و هراس، از سهمگین ترین اژدر های باور ساز جهانی، یکسر بر مغز و وجدان و اندیشه بشریت شلیک می شود. اما کوره و کانون این دیگ جوشان اوضاع جهان در کجا می سوزد؟ آیا پوتین را اندیشه های تزاری دیوانه کرده است؟ آیا ناتو و پنتاگون برای مردم اکراین دل در مشت دارند؟ و سرانجام جای واقعی صلح جویان و خیر خواهان راستین، در کدام سوی این هنگامه قرار دارد؟

بربریت سود و قدرت در قامت جنگ

خروج بی دردسر و صلح آمیز "شیطان سرخ" از صحنه جهان و پایان جنگ سرد، نوید دنیائی بی جنگ، بی تنشج و سعادت مند را به بشریت می داد. مردمان بسیاری با این خبر مبارک که شرّ مرد، بر دیوار ریخته برلین سرود خواندند و شادمانی کردند. گوربچف گفت:

"من به فرو ریختن دیوار برلین به عنوان موضوعی هراس آور نگاه نمی کردم، چون در شب آن واقعه خواب بودم، می دانستم بعد از فرو ریختن دیوار شری در کار نخواهد بود."

در آن روزها تجلیل و تمجید روشنفکران چپ و راست از این سخنان، نشانه ای از ژرف اندیشی، علامتی از فهم مدرن، بارقه ای غرور آمیز از آزادمندی و شاخصی افتخار انگیز از درک مکنونات جهان پیشرفته و پرتوی خلسه آور از تعلق به جامعه برگزیده روشن اندیشان بود.

اما عمر این اوهام و خوشدلی ها کوتاهتر از آن بود که گوربچف در حیات خود، شاهد غرش سهمناک ابرهای سیاه شرّ بر آسمان جهان نباشد. زیرا پس از افول آن شرارت سرخ، دیری نپائید که گوی زمین دوباره در خون چرخید و دیگر بشریت روی صلح را به خود ندید. بدینسان به عکس آنچه که گوربچف از روی ساده دلی و یا به هر انگیزه ای که به آن باور داشت، فرو ریختن دیوار نه تنها پایان شر نبود بلکه راه را بر آغاز فرو ریختن سنگهای توهمی گشود که ریشه جنگ را در جایی جدا از زهدان آن می جست. زیرا جنگ چنانچه به گفته آشیل، اگر (حقایق را قربانی می کند)، باید گفت که اولین آن حقیقت ها، حقیقت زهدان و زادگاه خود جنگ است. و نیز، آن گفته مشهور چرچیل که: "ما در سیاست، دوستان و دشمنان دائمی نداریم، آنچه هست، سود است" اگر چه سرراست ترین اعترافی است که از زبان یکی از قدرتمندترین سیاستمداران غرب، ما را به سرچشمه جنگ نزدیک می کند. اما تمام راه را نشان نمی دهد. زیرا فقط می تواند رد پای سود را در برخی از جنگ های بزرگ، از جمله جنگ های اول و دوم جهانی بر سر تقسیم دنیا، نشان دهد، اما به جنگهای پراکنده دیگری، چون همین جنگ اکراین که می رسیم، نشانه ها در پس هاله ای از مسائل گوناگون، پنهان می شود. اضافه بر این، چنین اعترافی، به تنهائی قادر به تبیین و تشخیص تغییرات نوین در خصلت و صورت جنگها، زیر تأثیر پیشرفت فناوری نیست، امری که اساساً نه تنها علت را به کلی از دید پنهان می کند بلکه میدان، ابزار، طعمه ها و اشکال کشتار و نابودی را چنان دگرگون کرده است که انسان ها را بی آن که بدانند

که می‌جنگند، در خانه، در خلوت و روی میز کارشان به تک تیراندازهای مفت و خستگی ناپذیر جنگی تمام عیار تبدیل می‌کند.

مغزها اولین خاکریز مرزها

لازم است پیش از پرداختن به علل و ریشه‌های جنگ، ابتداء اشکال ظهور، و سپس فضاء و شرایط شرافرینی را بشناسیم که امکان تحقق جنگ را فراهم می‌آورد. و اندیشه نبرد را در مغزها فرو می‌کند.

سابقه نفوذ به درون کاسه‌های سرو تسخیر مغزها، در اشکال ابتدائی آن به سال‌های ۲۰ و دوران جنگ دوم جهانی برمی‌گردد. در آن زمان ادوارد برنیز که خواهر زاده فروید هم بود، در موارد بسیاری مهارت درخشانی را برای دست اندازی برافکار عمومی از خود به نمایش گذاشت.

او توانست پس از مرگ وارن. گ. هرد ینگ، معاون بی‌خاصیت او را که هیچ‌شانسی برای پیروزی در انتخابات نداشت، برای حزب جمهوریخواه، با شیوه استفاده تبلیغاتی از هنرپیشه‌ها و خواننده‌ها- جهت دستکاری در افکار عامه- که هنوز مرسوم است، برنده انتخابات کند. تبحر او در "باور سازی"، با نمایشی ماهرانه، برای القای "پیوند سیگار با تجمد" انبوه عظیمی از بانوان را سیگاری کرد و توانست سود شرکت‌های سیگار سازی را، به یکباره تا دو برابر برساند. بدین ترتیب موفقیت چشمگیر او در "مخ زنی" و تزریق "باور" به مغزها و تغییر هدفمند نگاه عمومی و بدین وسیله بالا بردن فروش بسیاری از کنسرن‌ها، کتاب او را، به کتاب محبوب گوبلز - پروپاگاندا نیست چیره دست نازی ها تبدیل کرد. این اما ابتدای کار بود. با پیشرفت علوم و تکنولوژی در عرصه‌های مختلف، این روش به ویژه مورد توجه صنایع تسلیحاتی و محافل نظامی قرار گرفت. تا این‌که، فرانسوا دو کلوزل، گرداننده مرکز نوآوری‌های ناتو، در سندی نتایج پژوهشی را در سال ۲۰۲۱ انتشار داد که پرده از رویداد تکان دهنده‌ای بر داشت. این سند، نشان می‌دهد که موضوع از تکامل فنی ابزار آلات جنگ‌های سنتی و یا تحول در نقشه‌های متعارف نظامی فراتر رفته است و با تغییر میدان نبرد، تحول ماهوی جنگ، و ترکیب پیچیده‌ای از باور و باروت، بشریت، آغاز عصر تازه‌ای از فعالیت‌های نظامی را تجربه می‌کند. در این تحول بنیادی، تسلیم مغزها، پیش درآمد تخریب مرزها می‌شود و تسخیر ذهن پیش از انهدام جسم، آماج نقشه‌های بنیاد برافکن قرار می‌گیرد. (۱)

برپایه چنین ستراتیژیست که تمرکز بر هر اس انگیزترین شکل جنگ، با اشکال سنتی آن ترکیب می‌شود. از این پس جنگ‌های نظامی، از عرصه‌های زمینی، فضائی، بحری، سایبری و اطلاعاتی، به حوزه "شناخت و ذهن" گسترش می‌یابد و توپخانه‌ها برای شکار و هک کردن ساز و کار "باور" و "اندیشه افراد"، آتش را بر کانون "وجدان" و روان انسان می‌گشایند.

در آتشباران چنین توپخانه ایست که اقتصاد، دانش، دانشگاه، هنر، فرهنگ، ورزش و هر آنچه که به حیات انسان پیوندی دارد، ساز و برگ جنگی می‌پوشد و در این میان هر شهروند، تکاوری می‌شود با مسلسل‌هایی به نام گوشی در جیب، که فشنگش از ستاد صنایع "باور سازی"، بی‌وقفه ارسال می‌گردد.

رخدادهای دهشت آور دهه‌های اخیر، برای اثبات بی‌چون و چرای کارآئی شگفت انگیز ترکیب شکل نوین جنگ با اشکال سنتی آن، هیچ‌گونه تردیدی بر جای نگذاشته است.

مهمات خرافی پیشقراول مهمات جنگی

اگر خرافات را، پرت شدن از واقعیت و ایمان و یقین به روایات و جعلیاتی سراپا بی‌ربط با رویدادهای جهان بدانیم، می‌توان گفت که برای "جنگ شناختی"، خرافه، نیرومندترین افزار است. (۲)

باور افکار عمومی به وجود انبارهای سلاح کشتار جمعی، آن خرافه و مهملی بود که برای راکت باران بغداد، تمام قفل و بندها را از دست و پای بوش و دولت او بر داشت. ونیز با تکیه بر این باور عمومی که قذافی خطرناکترین دیکتاتور جهان است، راحت تر می شد لیبیا را به آتش کشید. از همین دست، آن ایمان چرند و گسترده، که ملا عمر و بن لادن می توانند خود اسلحه بسازند و از آنجا به تنهایی قادرند کل تمدن بشری را به نابودی بکشانند، همان دالان ایمنی بود که بیست سال تمام راه ناتو را از میان افکار عمومی، برای بمباران افغانستان به نام دفاع از دموکراسی گشود و سرانجام هم آن را چون کشتارگاه متروکی رها کرد.

پس از ستردن زمین از شرارت پیمان تنش زای وارسا و تکتازی و شکوفائی اتحاد صلح آفرین ناتو، هیچ قدرت مافوق تصویری، جز یک ایمان کور و خرافی، قادر نبود، پیش چشم جهانیان، وحشیانه، جان و آشیان قریب دو میلیون انسان را فقط در طول این سالها از زمین بردارد و باز هم بتواند برای داعیه های حقوق بشری اش گوش های شنوا و گردن های خمیده و فرمانبر پیدا کند. این معجزه، تنها معجزه یک دین فراگیر می تواند باشد که شب و روز در تلاش است تا بشریت را در این دوره از تاریخ به خود مبتلا سازد. دینی که از بالا همه مخالفان خود را به جرم "ایدئولوژیک" بودن تکفیر می کند، اما خود از جزمی ترین ایدئولوژیها و خشک اندیش ترین ادیان تاریخ است. بی شک دمیدن این دین در وسیعترین رسانه ها و افزودن بر تعداد پیروان آن، کار خزیدن تانکها و پرواز جنگنده ها را برای کشتار آسان خواهد کرد و این امری محال نیست. بشریت گرفتاری، که برق آسمان و خشم مهیب زمین را دید، اما بسادگی با چند روایت و تأویل به او فهماندند نازل کننده این همه قهر، هم رحمان است و هم رحیم، سخت نیست تا در کارگاه فناوری های پیشرفته، و تحت روضه های آکادمیک ابررسانه های نوین، به او باوراند، که قصاب میلیونها انسان، قائد آزادی و پیشوای حقوق بشر است. آغاز پر عذاب قرنی که در آن هستیم، با خود علائم روشنی از باور به چنین دین دنیا گستری دارد که اینبار در لباس عصر خود، اما با همان ادعای بدوی و پوسیده رستگاری، اندیشه و روان مردمان این روزگار را زیر سم شرعیات خود گرفته است. وسعت کشتارها، ویرانی سرزمین ها، سر به کوه و بیابان و بحر نهادن امواج انسانی، صعود بودجه های نظامی، تضعیف ملل متحد و جر دادن سند معاهدات جهانی، در کنار توسعه ناتو و مسؤولیت ناپذیری در برابر زدن، له کردن و رها کردن های خودسرانه کشورها، همه و همه با حمایت و پرستش این مذهب کور و نیایش این حماقت معماری شده، پیش برده می شود. زیرا اگر چنین ایمانی پای نمی گرفت، هیچ عقل سلیمی زیر بار آنهمه دیوانگی نمی رفت، برای گرویدگان به این دین، مانند تمام ادیان دیگر، هرگونه تردید و گمانی در نظم و نظام این دادار، کفرانی بزرگ، یا به زبان دستگاه فرهنگ و فقه خودشان، غیردموکراتیک و عقب مانده ضد امپریالیستی است. با همین زبان و همین فقه و شرعیات است که واعظان این دین، مخالفان خود را می هراسانند. در حالی که مانند هر خرافه گوی دیگری، خود عقب مانده ترین روایات را در گوش مردم می خوانند. مرکزی ترین این یاوه ها طبق الگوی هر مهمل دیگری، بر حول تقلب و انحراف اذهان از یک منطق درست و ساده دور می زند و آن این که سود وابسته به تولید است و تولید پایبند بازار. اما این منطق درست را در آنجا می پیچانند که به تولید مهمات می رسند. زیرا تولید مهمات، تولید ماش و میوه نیست که بازارش از ضروریات زندگی باشد، بازار این متاع، بازار مرگ و مقاتله است، که بی آن، راکت ها در انبار می پوسند و گلوله ها زنگ می زنند. درست برای دفع این خطر از این منابع سود است، که جعلیات آغاز می شود. درست از این نقطه است که آن منطق ساده را از کمرساقط می کنند. زیرا این تولید به سود نمی رسد تا کشتاری رخ ندهد، پس باید خطری سهمگین آفرید. باید شر به پا کرد و قاتل پروراند، باید گلوله مصرف کرد و انسان کشت. وگرنه چرخ سود های نجومی نخواهد چرخید. بدین ترتیب این رشته "ساختن-سلاخی-سود"، تسبیح و سامان همان دینی می شود که در دست شیوخ آن، بند سلاخی اش پنهان

است و یک زنجیره از مهملات با لعاب حقوق بشر، دموکراسی، صلح، نژاد و موهوماتی بر محور ملت را، به جای آن آویخته اند. وبا گرداندن تسبیح این مهملات، زنجیر تانکها و مهمات خود رانیز به حرکت درمی آورند

آن دست غیب و این سامان ناپایدار

چیزی که در این میان بسیاری از نیروهای واقعا خیر خواه، از انواع چپ و راست راهم می فریبید، و تصور آنان را از روند بنیادین تحولات به انحراف می کشاند، ضعف و شکست اندیشه "تولید برای رفاه و سود" در برابر "تولید برای سلاح و سود" است، که اولی جامعه ای آزاد و لیبرال را در نظر دارد اما دومی جائی پائین تر از سیطره مجتمعات نظامی بر مقدرات جهان را نمی پذیرد. آنچه که در تغییرات بنیادین سالهای آخر سده قبل، آشکارا به چشم می آید، فروپاشی شوروی است، اما رویداد مهمی که در اعماق این تغییرات از برخی نگاهها پوشیده ماند، همزمان، جان کندن و احتضار لیبرالیسم و شکست تاریخی و تدریجی آن در زیر آواراه های کنسرن های نظامی بود. از این تاریخ آن لیبرالیسمی که مورد قبول و حتی آرمان برخی از سوسیال دموکرات ها و لیبرال های جهان بود و آن لیبرالیسمی که پیمان کاهش تسلیحات اتمی را پذیرفته بود، توقف ناتو را وعده می داد و به نسبتی با دموکراسی و حقوق بشرمدارا داشت، با خروج نیروهای وارسا از صحنه نبرد جهانی، او نیز، گام به گام در برابر هجوم وحشیانه میلیتاریسم، عقب نشست و تمام دستاوردهای مادی و فرهنگی اش ملعبه مبتدل و فریبکارانه ای در دست جنگ افروزان و سوداگران مرگ قرار گرفت. به زبانی دیگر این لیبرالیسم هم بعد از مرگ سوسیالیسم در آغوش مسموم میلیتاریسم به جان کندن افتاد.

این آن سرازیری لغزنده ایست که زیر چوب جعل و هی هی گمراه کننده رسانه ها، نه تنها نیروهای صدیق لیبرال، بلکه بسیاری از چپ های میانه و حتی ارتدکس را هم، با خیال این همانی، به هوای دفاع از آزادی و جهانی لیبرال یگراست به سنگر دفاع از نظامی گری و ناتوپرستی کشانده است. پیداست نگاهی که در افق پایان جنگ سرد فقط سکنه سوسیالیسم را می بیند و قادر به دیدن لاشه دست بسته و لرزان لیبرالیسم بر دندان هارترین نیروی چاق و چربیده در بازار سود و سوداگری نیست، نه تنها زندانی. نابینای گذشته هاست، بلکه با تمام صداقت از درک چرخش فعلی جهان هم در می ماند و با اما و اگر ها و کفش های سیاسی تا به تا و چپ و راست پوشیده اش، می رود تا باشمشیر مردد هاملت، به جای مجرم، بر جان بی گناهان شیبخون زند. علاوه بر این، شدت انجماد خاطره های سیاسی از شرق و غرب، مضمون تغییرات تاریخی را در جغرافیای زمین محبوس می کند. به گونه ای که خوب و بد از مفهوم اجتماعی خود تهی و ابعادی مکانی می گیرند. از این نقطه به بعد، شرق هر خاکی برسر کند، سوسیالیسم است و غرب هر عملی مرتکب شود، همان لیبرال باقی می ماند. با چنین جزیمیتی است که پیروان هردو و به جای ماندگان کاروان تاریخ، چون یعقوب کور، از هر بادی که از شرق یا غرب می وزد نه بوی واقعیت ها که بوی همان یوسف گمگشته خود را می شنوند.

حقیقت این است نه پوتین خواهان جامعه ای سوسیالیستی ست و نه ناتو در پی دنیائی لیبرال، رویارویی غیر مستقیم این دو در اکراین، اگر چه در تصمیمات آنها تبلور یافته است، اما تابع قوانین بنیادینی ست که مستقل از خواش انسانی، ظهور برخی پدیده های نوین اجتماعی و تاریخی را ناگزیر می سازند، از اینرو تنها تکیه بر اراده این یا آن فرد و یا خواست و همت این یا آن گروه، افق کاملی از حوادث را به دست نمی دهد. طبیعی است که اراده انسانها در ظهور بسیاری از پدیده های اجتماعی، نقشی انکار ناپذیر دارند، اما مجموعه روندهای گسترده اجتماعی و جهانی، در مراحل از رشد خود، چنان به نقطه انفجار می رسند که دیگر هیچ دستی قادر به مهار آن نخواهد بود. بیشتر انقلابها و

به ویژه دو جنگ بزرگ جهانی، ضرورت هائی پنهان بودند که در ارادهٔ انسانها تجلی یافتند. دولت نازی را بایستگی ها و نیازهای برانگیخت که بسیار نیرومند تر از هیتلر و همکاران بغایت هوشمند او میدان را می چرخاند. لنین نیز محصول همین بایستگی های ژرف بود، تا آنجا که به عنوان معمار و رهبر انقلاب اکتوبر، خود از پیروزی انقلاب متعجب شد. (۳) به همچنین حوادث نگران کننده ای که اکنون در جهان روی می دهد، فراتر از خواست این یا آن نیروی چپ یا راست، خبراز تلاطمات و تبدیلات ناگزیری می دهد که دیگر نه آرایش کنونی جهان قادر به رفع آنست و نه در سامان موجود و تناسبات فعلی قوای دنیا می گنجد. چرا که سرانجام به تعبیر آدام اسمیت "دست غیبی بازار" کار خود را کرده است و از دل آن، سرمایه کلان. سراپا مسلحی برخاسته است که جز سلطه بی بند و بار خود بر این سیاره، هیچ سرمایه و سامان دیگری را تاب نمی آورد و این درست آن کوره برافروخته ایست که آتش بر سامان جهان می بارد. آتشی که هم اکنون در سوریه، اکراین یمن و سومالی می سوزد و گدازه های آن می رود تا تایوان را نیز بر فراز ابحار مشتعل کند.

تصور خامی که بی هیچ گونه تغییری در چینش و آرایش نیروهای کنونی جهان، خاموشی این آتش را، ممکن می داند، چون خیال امکان خاموش کردن حریقی بزرگ است با کوزه ای آب و مثنی خاک. زیرا این آتش بدون آن تغییر، اگر هم دمی آرام گیرد، باز خاموش نمی شود و از جایی دیگر شعله خواهد کشید، با چنین اندیشهٔ ناپخته ایست که اشک و آم صلح خواهی و ترانه ها و بشکن های بشردوستانه اگر در همین خلسه و شوخ سری بمانند و راه به ریشه ها نبرند، اگر آرایش ناعادلانه و تشنج زای جهان را نشانه نروند، اگر رد تکتازی تراست های جنگی و لابی های آنان رادر جنگها گم کنند. اگر خواستار پایان پیمانهای نظامی و بودجه های تسلیحاتی نشوند اگر نتوانند مثنی شوند بر سر و سامان و سیادت این اژدهای مسلح، بی شک سرانجام نواله ای در کام او خواهند شد. زیرا آن نظامی که کارخانه هایش میلیاردها دالر گلوله می سازند، سربازانش آن را تا آخرین فشنگ، شلیک می کنند، و رسانه هایش شب و روز برای کشته ها گریه سر می دهند. می کوشد که کلید صلح را نیز برعکس در دهان مردم بچپاند، و از این راه نه تنها فریاد صلح خواهی را از خود دور نماید، بلکه آن را به بهانهٔ پیشگیری از جنگ، تبدیل به سکوی تصویب هزینه های بیشتر نظامی کند، که کرد. گوئی کشته ها هستند که تولید گلوله می کنند، نه گلوله ها تولید کشته. کسی نیست از این آقایان بسیار بشر دوست بپرسد، با این میلیاردها سلاح مخوفی که می خرید، می خواهید برای بشریت پرتقال پوست کنید؟ در اینجاست که معنی صلح را وارونه در حلق و روان مردم فرو می کند.

با تمام این ها رد حوادث این روزها با خود این خیر خطیر را دارد که جهان از درد زایش نظامی دیگر بر خود می پیچد، آنان که می خواهند، ملل کنحد را ویران و ناتو را بر جای آن بنشانند، آنان که پیمان های خلع سلاح را در زباله می ریزند، آنان که جز سیادت راکت و گلوله، و معاملات مرگ آفرین خود، هیچ همکاری تجاری، فرهنگی، ورزشی، علمی و انسانی دیگری را میان کشورهای جهان بر نمی تابند و اسناد معتبر آن را بی اعتبار می سازند، آنان که با تکیه بر سود سرسام آور سوداگری های نظامی خود، گوی زمین را با بیش از ۷۰۰ پایگاه نظامی گودال مرگ کرده اند و با تهدید، گوی دنیا را در تنگنای تحریم های بربرانه می فشارند، آنان که روز و شب، دین و شرع و خرافه ولیچارهای خود را از گوی رسانه های نیرومند بر مغز بشریت می کوبند، و سرانجام، آنان که با زبان راکت بر دنیا فرمان می رانند، اکنون زبان راکتی قدرت بر آنها می غرد. این دیگر زمان و زعامت صدام و قذافی نیست که بتوان زمین را از بمب و آسمان را از باروت سیاه کرد و در سایهٔ زور، دولت برانداخت و دولت برگزید و توانست سران کشور را از سوراخی در فلات سیبری بیرون کشید. این رویارویی با حریفی است که دست بر دگمه ای بنیان کن دارد و راکت هایش تغییر آرایش مدیریت جهان را آماج خود کرده است. تغییری که سالها زبان صلح و همکاری را برگزیده بود،

اما نه تنها با تیر و تمسخر پاسخ می گرفت بلکه هر روز علاوه بر تحقیر و تحریک، فضای حیاتی را بر خواستاران آن، تنگتر می کرد .

جانی فراتر از جنگِ بالائی ها و جهنم پائینی ها

تاریخ نشان داده است که هریک از الیگارش های روسی، ناتوئی و امریکائی، انبوهه چرکینی از جرم و جنایت و دروغ و دژخونی را در کارنامه خود دارند که حقیقت سیمای سیاه بالائی هائی را که اینچنین زمین را به سوی جهنمی برای پائینی ها می کشانند، باز می نماید. امادر این مغلوبه که بالائی ها بر هم شمشیر کشیده اند، جرم رسانه هائی که می کوشند برای پائینی ها، میدان ستیز را با روایات وجعلیات پر کنند، کمتر از جرم جانمایی که جهان را جایگاه جنگ و جنون خود کرده اند، نیست. برای این گلوهای زبان به مزد، چنانکه گفته شد، آنچه در این جنگ و هر جنگ دیگری انکار می شود، تاریخ، علت و نیروهای تدارک کننده جنگ است. زیر فشار عظیم وفضاسازی همین رسانه هاست که بسیاری از نیروهای خیرخواه، از هراس تهمت و بورش های روانی، سراسیمه می شوند و از جسارت در دیدن و بیان واقعیت های سخت و تلخ باز می مانند. حقیقت این است که جنگ، بیرحمانه ترین، بدوی ترین و بربرانه ترین راه حلی است که در تاریخ پیش پای بشر نهاده شده است. در جنگ است که جان انسانها دیگر برابر نیست، در جنگ است که خونی از خونی دیگر گرامی تر می شود و جنازه ای از جنازه دیگر والاتر. در جنگ است که له شدن جمجمه ها را زیر چکمه قهرمانان جشن می گیرند، در جنگ است که فراموش می شود که هم آن پای در چکمه وهم آن مغزپاشیده برخاک از یک خون و خانه اند،خون و خانه ای که دنیا بر دوش آنان ایستاده است، خون فرو دستان و خانه پائینی ها! پائینی هائی که گاه روس پست می شوند و گاه ژرمن پاکیزه. گاه مجوس می شوند گاه آریا، گاه کورد گاه عرب، گاه غربی نجیب می شوند گاه شرقی سخیف و کیسه این نام ها و این روایت ها را برای همان یوم الحشر پر از کینه و نفرت ملی و قومی می کنند. سرانجام هم، چه برنده چه بازنده این میدان باشند، جایشان یا همان پائین است یا در گوری گمنام. این ها دام های دردناک حقایقی هستند که همواره بالائی ها فرا راه پائینی ها گسترانیده اند .

اما چه می توان کرد مگر برای گریز از این فاجعه، جز این زمین که در یوغ بالائی هاست، جای دیگری برای زیستن پائینی ها یافت می شود؟ مگر می شود خود را از این تنور سوزان که اکنون در اکرین شعله ور است، به کناری کشید و فیلسوفانه نوشت "جنگ جنگ دزدهاست"؟ اگر جنگ دزدها هم باشد، مگر این آتش در سیاره ای افتاده است جدا از آشیانه "غیر دزدها"؟ تکرار وردگونه "جنگ امپریالیست ها" آیا آن را از شانه "غیر امپریالیست ها" بر می دارد ویا نانی به خوان خراب شده "پرولترها" می آورد؟ مگر نه این است که این جنگ دزدها، با هزینه تن و توان غیر دزدها می گردد؟ از سوی دیگر اگر یکسره پا را از زمین واقعی برداریم ودر خیالات خود تمام نیروهای صلح خواه اعم از چپ و راست را گرد آوریم، آیا قادر خواهند شد که تفنگ را با خواهش و تمنا از دست این دزدها بیرون کشند؟ همه نشانه ها حاکی از آن است که نه میلیتاریسم حاضر به ترک قرمانروائی بر دنیاست، نه با این فانتزی ها می توان از آتش جست و نه با امپریالیستی خواندن جنگ، می توان صلح ساخت وشانه از بار وظیفه خالی کرد. آنچه پیداست سرانجام سودای سود و قدرت و جنون میلیتاریستی و آن جهان یک قطبی که او می خواهد، هم پائینی ها هم لایه بزرگی از بالائی ها و هم هستی این سیاره را به لبه انهدام و بیمگاه بود و نبود کشانده است. آرزوی بشریت همواره چرخش صلح آمیز روزگار بوده است، اما دستی که سند پیمان نابودی سلاح های نابودکننده را پاره می کند و علی رغم آن که آسمان و زمین را انبار باروت و مرگ کرده است، باز هر روز ازجیب همگان، بر خرج های نجومی نظامی می افزاید، این دست سر آستی نه با بالائی ها و نه با پائینی ها راندارد و با گسترش دین و خرافه و خزاین جنگی

خود در دنیا، ضرورت تغییر آرایش جهان و عبور از عصر تکتازی و تک صدائی را قهر آمیز کرده است. تیغ این قهر است که می رود تا زمین را برای بار سوم از فرق بشکافد و در آن میان، هیچ جای میانه یا فراتر از دوسوی جنگ، نه برای بالائی ها و نه برای پائینی ها، بر جای نگذارد. اگر چه در دستان تاریخ برگ های پنهان بسیاریند.

پانوشت ها:

۱- رجوع شود به

برگردان ارزشمند مقاله به همت خانم راحله طارانی در اخبار روز انتشار یافته است اینجا

<https://akhbar-rooz.com/?p=131090>

۲- برای بررسی خرافات و استفاده آن در سیاست، نیاز به نوشته دیگریست، در اینجا برای جلوگیری از اطاله بحث، فقط به موارد کوتاهی اشاره می شود. اشتباه است اگر گمان بریم که در عصر دیجیتال، اباطیل دست از گریبان جهان بریده است. خرافه، به تعبیری روایتی از نادانی های بشر در اعصار مختلف است، که در هر دورانی بنا به احوال آن عصر و روزگار، در لباس و جامه درخور آن دوره به میدان می آید و با زبان آن زمانه با مردمان. همروزگار خود سخن می گوید. آن مرکب آسمانی که زمانی ابراهیم بر آن لگام می زد و زمانی سفر معراج را میسر می کرد، اکنون در شمال سفینه های مرموز و یوفوهای هیجان انگیز بر گرد خیال کسان بسیاری می چرخد. ما ایرانیان این غوغای خرافات را بارها تجربه کرده ایم و می دانیم که چگونه در پیچ سیاست، حتی ماه برای شهادت، پا جلو می گذارد و می تواند به اشاره انگشتی از هم بشکافد و یا رخسار بنماید و سند ساز و چهره پرداز سیاسی شود. اما کسانی، نه برای مبارزه با خرافات، بلکه برای سوء استفاده موردی از این موضوع سعی می کنند که خرافه بافی را از جامعیت جهانی بودن آن به ویژگی کشورهای خاورمیانه و از آن بدتر به ایران و یا چند کشور دیگر تقلیل دهند و از همه بدتر تلاش خستگی ناپذیری دارند که آن را از تحصیلکردگان و شیک پوشان جامعه دور نمایند. به ویژه تحلیلگران برخی رسانه های فارسی زبان خارج نشین، در برابر چرت و پرت های چند منبری زپرتی، که واقعا هم چرت و پرت می گویند، غیب "خود روشنفکر پنداریشان" باد می کند و با تفرعن و تحقیر، توان نداشته فکری خود را بر سر چند قورباغه خرافه گوی روضه خوان خالی می کنند اما به گنده خرافه گویان قدر جهانی که می رسند، گلپوشان خشک و گردنشان باریک می شود و دانششان تا حد تمجید مبتذل سقوط می کند. انتهای دریای روشنفکری اینان تابه آنجا قد می دهد که چرندیات فلان آخوند را کشف کنند که پیش دادن پای چپ و پای راست را به هنگام رفع حاجت، از مستحبات به شمار می آورد، اما همین ها هنگامی که مشاور انتخاباتی کلینتن پیروزی او را در انتخابات با تعویض شورت خود مربوط می داند، سرچشمه دانششان می خشکد و ماست به دهن می گیرند. البته این یک مورد نادر نیست. تقریباً اکثر رؤسای جمهور و سیاستمداران امریکا خرافی بودند، پمپئو شدیداً به بازگشت مسیح معتقد است، آبراهام لینگولن جرج بوش، ویلیام هریسون، بارک اوباما، ویلیام مکینلی، جرالد فورد، هری ترومن، فرانکلین روزولت، و رانالد ریگان، در شمار باورمندان عمیق به خرافات هستند.

به تاریخ ۴ می ۱۹۸۸ نیویورک تایمز نوشت که رونالد ریگان و همسرش، از طالع بین استفاده می کنند و این را کاخ سفید نیز تأیید کرده است. البته اینها گوشه کوچکی از یک کوه یخ است که طبیعی است اشاره به آن ها هم نان اینگونه رسانه ها را آجر می کند و هم آجر سالمی از عمارت اندیشه هایشان را بر جای نمی گذارد، اما آنچه که در این نوشته مورد نظر است، انتقال این خرافات به دنیای سیاست و اذهان توده ها برای رسیدن به اهداف جنایتکارانه است. وقتی جرج بوش پسر به عراق حمله نظامی کرد، در اعتراض از او پرسیدند: چرا با پدرت مشورت نکردی؟ جرج بوش

پاسخ داد: چون با پدر آسمانی مشورت کردم من با فرمان خداوند به عراق حمله کردم. وزیر خارجه اسبق فلسطینی، نبیل شعث می‌گوید که آقای بوش به او و محمود عباس – نخست وزیر سابق و رئیس جمهور کنونی فلسطین – گفته است: "من از جانب خدا مأموریت یافته ام. خدا به من فرمود "جورج، برو در افغانستان با این تروریستها بجنگ." من هم چنین کردم. و بعد خدا گفت: "جورج، این ظلم را از عراق برانداز"، و من هم چنین کردم".

۳ – تجلی ضرورت در اراده های انسانی را شاعری که متأسفانه نامش برای این قلم مشخص نیست به بیان زیبایی چنین آورده است:

به مسیر خویش تاریخ، سپاه مردمان را بروند، ره نمایند، نروند، می کشاند
به هر آنکه بهر او خاست، مدد دهد زهر سو وهر آنکه ضد او خاست، بجاش می نشاند